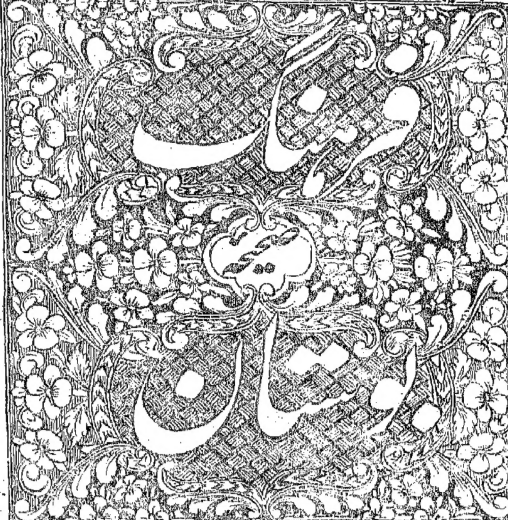


و کجاست آن کاشان کفکان در و لانسینه
بیمین فین من می کاشان کفکان در و لانسینه

فرستاده از کاشان کاشان کفکان در و لانسینه



در این کاشان کفکان کاشان کفکان در و لانسینه

در مطبعه فنی مشرقی کاشان کفکان در و لانسینه



بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیر یا خامه در بوستان ستایش بهار آفرینی زفر سپردار است که شمع آبی ابر زش چای به بیان سر سبز و نیان
 است و در بار نگار نگ گلستان جهان با بهار از نسائم افغانش شکفته و خندان - لغت هزار داستان
 قار در گار لغت گل فوس حدیقه جای دید بهار رسالت لغت ساز ست که گشتن وین بین از هوا سه هائیش با صد خبری
 بوی زنگ و انبار ازین پس پیچیده ز نالیدار گوچه علم و فن سرا با تروان سید این حسن عفا و کوبه افغافرو و المکن که
 از دست دراز سپید از شکسته عیسوی تاشسته عیسوی و ظل عواطف میانه قدر و ان علم و اهل علم شیخ اخلاق
 و علم و سر بوستان قوت - تشادریاض مروت - قرین بحر فراست - مهر میسر سپهر ریاست حق میوش را نصاف
 پسند صافی دل صاحب بهمت و حوصله از چند ذمی چاه و آلود سنگاه نامی و نامور مشهور جناب مستطاب
 منشی نوکشور صاحب دایم اقباله با عز از روز به سری برم اکنون که عمر افرو و از نصت و پنج سالگی رسید
 بفر پیرانه سری بنابر خاص افتخار اندوخته که بکامیدم آنچه خسته از دست و زبانه می سے برای از راه تر ششم
 خواندانه بعرض معارضه نه افند شکر تعالی اعزاز ششی بیرون از خند قیاس ست که بجای از م اندر خیالت خواسته
 که سوا ای انجامد هر کار های متفرقه طبع اوقات خود را بقدر طاقت بشری رایگان ندیم بکاری بسیارم با بکجه و بنگا سیک
 فرصت دست میده بتبلیغ و تدوین کتابی اشتغال میدارم چنانچه فروزنگ سکندر زامد است که قبل ازین بطبع رسید
 و فی الحال بین فروزنگ بوستان سعدی را بنمایه که فروزنگ گلستان مؤلفه جید عبدالعزیز موسوی است ترتیب
 و اوم اما اینها فرق اینقدر است که دران بر یک منی هر لفظ گفته کرده و درین معانی شده حسب گنجایش مقام
 از است و دیگر اینکه دران عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جائز داشته که زیاد تر بود و درین اشعار و جز و اشعار عربی
 را با ترجمه و خودم که کمتر بود لا یریب و بچو فروزنگ های قلیلی انجم کثیر النفع برای عامه ملین و مدبر سین هم برای تعلیم و
 تحصیلین مدارس سودمند بسیار است که با و بی تو خیر و می مقصود می بیند و رحمت تلاش و تخصص و شرف و
 نمی کشند و اندکین فروزنگ معانی مشکله و متعارفه هر لفظ را هم نوشته ام که هر کس بقدر راسته از خود فایده بردارد و حالا وقت
 و ناوین شد و طبع و شوق خایا تا دیگر طبع وانی مطهر را و صایه حق تاوین گامی و ارا و میده کرده که فریم و فیاطی ازین غنایم کن

کتاب
تقدیر یا خامه
در بوستان
ستایش بهار
آفرینی زفر
سپردار است
که شمع آبی
ابر زش چای
به بیان سر
سبز و نیان
است و در بار
نگار نگ گلستان
جهان با بهار
از نسائم
افغانش شکفته
و خندان
لغت هزار
داستان قار
در گار لغت
گل فوس حدیقه
جای دید بهار
رسالت لغت
ساز ست که
گشتن وین
بین از هوا
سه هائیش
با صد خبری
بوی زنگ و
انبار ازین
پس پیچیده
ز نالیدار
گوچه علم و
فن سرا با
تروان سید
این حسن
عفا و کوبه
افغافرو و
المکن که
از دست
دراز سپید
از شکسته
عیسوی
تاشسته
عیسوی و
ظل عواطف
میانه قدر
و ان علم و
اهل علم
شیخ اخلاق
و علم و
سر بوستان
قوت -
تشادریاض
مروت -
قرین بحر
فراست -
مهر میسر
سپهر
ریاست حق
میوش را
نصاف
پسند
صافی دل
صاحب
بهمت و
حوصله
از چند
ذمی چاه
و آلود
سنگاه
نامی و
نامور
مشهور
جناب
مستطاب
منشی
نوکشور
صاحب
دایم
اقباله
با عز از
روز به
سری برم
اکنون
که عمر
افرو و
از نصت
و پنج
سالگی
رسید
بفر
پیرانه
سری
بنابر
خاص
افتخار
اندوخته
که
بکامیدم
آنچه
خسته
از دست
و زبانه
می سے
برای
از راه
تر ششم
خواندانه
بعرض
معارضه
نه
افند
شکر
تعالی
اعزاز
ششی
بیرون
از خند
قیاس
ست که
بجای
از م
اندر
خیالت
خواسته
که
سوا
ای
انجامد
هر کار
های
متفرقه
طبع
اوقات
خود را
بقدر
طاقت
بشری
رایگان
ندیم
بکاری
بسیارم
با
بکجه
و
بنگا
سیک
فرصت
دست
میده
بتبلیغ
و
تدوین
کتابی
اشتغال
میدارم
چنانچه
فروزنگ
سکندر
زامد
است
که
قبل
ازین
بطبع
رسید
و
فی
الحال
بین
فروزنگ
بوستان
سعدی
را
بنمایه
که
فروزنگ
گلستان
مؤلفه
جید
عبدالعزیز
موسوی
است
ترتیب
و
اوم
اما
اینها
فرق
اینقدر
است
که
دران
بر یک
منی
هر
لفظ
گفته
کرده
و
درین
معانی
شده
حسب
گنجایش
مقام
از
است
و
دیگر
اینکه
دران
عبارت
نظم
و
شعر
عربی
را
تقدیم
جائز
داشته
که
زیاد
تر
بود
و
درین
اشعار
و
جز
و
اشعار
عربی
را
با
ترجمه
و
خودم
که
کمتر
بود
لا
یریب
و
بچو
فروزنگ
های
قلیلی
انجم
کثیر
النفع
برای
عامه
ملین
و
مدبر
سین
هم
برای
تعلیم
و
تحصیلین
مدارس
سودمند
بسیار
است
که
با
و
بی
تو
خیر
و
می
مقصود
می
بیند
و
رحمت
تلاش
و
تخصص
و
شرف
و
نمی
کشند
و
اندکین
فروزنگ
معانی
مشکله
و
متعارفه
هر
لفظ
را
هم
نوشته
ام
که
هر
کس
بقدر
راسته
از
خود
فایده
بردارد
و
حالا
وقت
و
ناوین
شد
و
طبع
و
شوق
خایا
تا
دیگر
طبع
و
انی
مطهر
را
و
صایه
حق
تاوین
گامی
و
ارا
و
میده
کرده
که
فریم
و
فیاطی
ازین
غنایم
کن

آه ز سر - نصیحت و پند	آه ز سر - آفکندن	الیت - امر ایستادن	ایزد - نام خدای تعالی
انار - خوف آب	آوباش - فرومایه	ایوان - کاخ و دالان سابق	ایمن - ایمنی
انگشت کوچک برون نهر	آوسی - بجای او	آینار - دودش	ایدر - یعنی اکنون
آوج - بلندی	آه ز سر - دیور شیطان	آینک - تصویر این اسم اشاره	ایاب - بازگشت
باب های موحد قناری			
بالا و پست - مراد آسمان زمین	بابای کوهی - نام بزرگی	بر شدن - بلند شدن	بال - مرغابی
بالا و شیب - آسمان زمین	کودما کوه نشین بود	بره - بچه کوچک	باله - دراصل مرغ دادود
باله - قد	بنجیل - مسک	برگ - اسباب جمیع نباتات	انصاف گاه نوبت و انصاف گاه نوبت
باز - جانوری شکاری	بنجیه بر روی کار افتادن	برنج - باره و حصه و بهره	بقال - درعام لغت عرب
بال به باز و دردم و شکر مرغ	کنایه از فاش شدن راز	برنجی - یعنی آمدگی شجره	غله فروش شکر و درم و شکر
بازار گان - خرید و فروخت	بگر - بداصل	بروزن - دربنای فدی و قوت	بقعه - جای و سرای و خانه
گندگان بازار	بگر - ماه چهارده شبیه	بزنا - جوان	بقول - نام یکی طبعی سکندر
باج - خراج	بگر - ترساک و کایه	برجاس - نشانه تیر و غیره	بکم - گنگ
باتر - مغرب و هم شرق	بگر - مخفف بود	بر روی کار و ظاهر	بکفت - بر نهادن در لغت عرب
باد اودان - چرخ و باد و صبح	برسگال - باد میش	برزن - کوچه	بلاغت - امر او کلام بقصد تعالی
بارگاه - جای باران و شام	برلیح - نادر و شیب	برزگی از منداون	بلبلانه - مال و بلبلانه نامی از منداون
دو نوعی از خیمای سلاطین	برل - خریج و دراخت	بریز قلم آوردن و تصدیق	بیم - ترس و خوف
باپس - بدل و پس	بزنه - یعنی لطیفه	بسیج - ساشکی و تصد	بیم - سار و سار و سار و سار
باد و دست - تیدست	برمی - پگاه - بنی عجب	بسی بر نیامه - امی و کد	بگناه - غم
باز و کشادن - مستعد شدن	بر - کناره و نخل و سینه و شر	ببند - کافی	بن - بیخ
جاری - برای قوت قبول	درخت وزن جوان و پستان	بشیر - زرده دهنده	بنی فاطمه - اولاد حضرت فاطمه
باد پای - کنایه از سر و سر	برشت - سوار شد	بصیر - بینا و دان	بوس - بسیار بوس
بالوعه - جای بنشین و بنشین	بروشد - کامیاب	بهره - نام شری از عاری	بول - شانه
بادخ - پیوده گو	برگشته - برهم و هم شده	بضاغت - مال و اسباب	بوم - بزمین

بالا و پست - مراد آسمان زمین
بالا و شیب - آسمان زمین
باله - قد
باز - جانوری شکاری
بال به باز و دردم و شکر مرغ
بازار گان - خرید و فروخت
گندگان بازار
باج - خراج
باتر - مغرب و هم شرق
باد اودان - چرخ و باد و صبح
بارگاه - جای باران و شام
دو نوعی از خیمای سلاطین
باپس - بدل و پس
باد و دست - تیدست
باز و کشادن - مستعد شدن
جاری - برای قوت قبول
باد پای - کنایه از سر و سر
بالوعه - جای بنشین و بنشین
بادخ - پیوده گو

ابوالوس - درین کزند بهره - در حد نصیب بیل - بگزار به - بهی - سفرعل بهرمن - نام آرد شیر پاشید آد شاه ایران	بهرام - نام شاه عراق بهاول - دروخدان رود پیشوا - قوم و نام عارنی بهانم - چار پایان بیداد - ستم و ظلم میوا - نفلس و بیایان	بنی برک - بنی ساز و ملان پوه - زن شوهر مرده بوماری - رشته - نهنگاره بیدق - پیاده شطرنج نیت المصلح - نام مسجدی در شام باگرد	حضرت داوود علیه السلام بیلک - بیکان در شام بیل - تنیز بیکان تهر ماند بیل که آرد آبی برین شد ز چوله - سه هزار بیرتن - نام پسر گریه بیلان
--	--	---	--

باب بای فارسی

پایگاه - مرتبه و قدرت پاییده - دائم قائم پاس - گنبدانی پارسا - پندیر کار پایاب - هندی تهاونگی پای از جابزون قدرت درینت انگار پاسبان - بچکیدار پایم - سبل نام نگ پالنگ - شغف پالنگ هندی باگذر هرینان - هرید یا بی بی	پر تاب کردن - آواز شوق پر تو - سایه و نور چرخاش - بگ و مضوت پرده ویران - در فکرت کردن پرورین - هندی چلنی پریشیده - مراد بی برگزیده چرخشک - غیث علی پایان پشت کس - کنایه از ذات پشتینر - پول و نرنگ از زور سیم و س و غیره پشت نمودن - کنایه از گزند پگاه - اول صبح	پلی - جسر که رود باندند پلنگ - هندی پشیا حاکم پلارک - ششیر و جردار پنجه - شغف پنجه پوزش - غدر و مضوت آوردن پویه - رفتار توسط پوینده - تیر گام پوشیده چشم - کنایه از انانیت پوشیدن و دیدن - بچک کردن پوست کا ویدن - کنایه از اقتای را کردن	پس کردن - فراق کردن پلی - قدم پیر مرید - شیخ با ارادت پیرایه - آرایش و پیر پیکر - شگفت و صفت پیکار - جنگ و بیانی پیلین - مراد قوی پیان - عمد و شرط پیشتر و مقدم - مراد اول پیل - توشه و آبی که برین پاشید پچوله - گوشه هیس - سفره یا غنچه
--	--	--	--

باب نامی ثناته فوقانی

بارنج - وقت نایید - مد کردن نامل - کلاه و تاج از شیرین	بارنجک - جمعی غیر ترک اموان - نقصان و قصور نارنج - غارت نمودن دیگر ملک	بارنج عروسی تاج عروسی نالی شیراز نابوت - جندوق	آبسم - خند و دمان نا نبار - غرض و نوبان نجر - آله حرب
--	--	--	---

بیلک - بیکان در شام
بیل - تنیز بیکان تهر
ماند بیل که آرد آبی برین شد
ز چوله - سه هزار
بیرتن - نام پسر گریه بیلان
پایگاه - مرتبه و قدرت
پاییده - دائم قائم
پاس - گنبدانی
پارسا - پندیر کار
پایاب - هندی تهاونگی
پای از جابزون قدرت
درینت انگار
پاسبان - بچکیدار
پایم - سبل نام نگ
پالنگ - شغف پالنگ
هندی باگذر
هرینان - هرید یا بی بی
پلی - جسر که رود باندند
پلنگ - هندی پشیا حاکم
پلارک - ششیر و جردار
پنجه - شغف پنجه
پوزش - غدر و مضوت
آوردن
پویه - رفتار توسط
پوینده - تیر گام
پوشیده چشم - کنایه از انانیت
پوشیدن و دیدن - بچک کردن
پوست کا ویدن - کنایه از
اقتای را کردن
پس کردن - فراق کردن
پلی - قدم
پیر مرید - شیخ با ارادت
پیرایه - آرایش و پیر
پیکر - شگفت و صفت
پیکار - جنگ و بیانی
پیلین - مراد قوی
پیان - عمد و شرط
پیشتر و مقدم - مراد اول
پیل - توشه و آبی که برین پاشید
پچوله - گوشه
هیس - سفره یا غنچه
بارنج - وقت
نایید - مد کردن
نامل - کلاه و تاج از شیرین
بارنجک - جمعی غیر ترک
اموان - نقصان و قصور
نارنج - غارت نمودن دیگر ملک
بارنج عروسی تاج عروسی
نالی شیراز
نابوت - جندوق
آبسم - خند و دمان نا
نبار - غرض و نوبان
نجر - آله حرب

تولی - دوستی کردن تواضع - فروتنی توفیق - مراد نیابت توقع - امید داشتن توقیر و توقیر - عزت و توفیر - اخرونی تویج - تنبیه تومید - سرزنش و زجر توت - گمان و درباری تولکون تالی تور - دلیری کردن توایل - سالک الامه گفتن تیه - بیایان تیر و دار امان داده شده تیهاری - غفاری تیر کش رخسار - آماده جنگ تیر - نام ماه خزان	تابکان شیرازین رنگی نگاپوی - دوا در دانه و دانه نگش - نام پادشاهی نگ - دوین و قدم نگر - ترانه نگ - یک پشته و دوده خاک نگف - رایگان نگیس - مکر و فریب نگین - معنی عزت و منزلت نگ - بر خور واری یافتن نگشال - صورت نگشک - مرکان - مراد گمان نگشک نامی - کوچه تنگ نگش - بنابر پرده شدن نگشک دل - نرم دل نگشک - آرد و دل غریب توقیع - نامه نشان کردن	تصعیق - تبدیل با خفا تقصیر - داری کردن تطاؤل - دست و داری کردن تظلم - فریاد کردن تفت - عیب و جوی و بی تعلل - بهانه یافتن تثاق - نوعی از تیر بی کمان تثابتن - زیان تقو - آب و دهن تفسیر و ان - مراد و اعطا تقیب - سینه - حرارت سینه تقد - نمرانی تقلید - پیروی کردن تکلف - رخ بر خود نهادن تجری ظاهر کردن که در تقیقت نباشد تنگه - نام بادشاه سوم از	تبریز - نام شهرهای شیرین تجیل - تعلیم کردن تبار - نام شهری از ترکستان تبر - مختلف تبار تقل - بر داری کردن تقول - حواله کردن غیر تاریج - آهستگی کردن تربیت - خاک قبر ترک - تعلیم ناسیک تریاک - دواهای دافع سم ترش بروی - مراد بر خلق تره - رستی که پیروانش خوانند تراید - ترشح میکند تربیع - خدا را پاک یاد کردن تشریف - در عرفی تشیع - سرزنش کردن	تبریز - نام شهرهای شیرین تجیل - تعلیم کردن تبار - نام شهری از ترکستان تبر - مختلف تبار تقل - بر داری کردن تقول - حواله کردن غیر تاریج - آهستگی کردن تربیت - خاک قبر ترک - تعلیم ناسیک تریاک - دواهای دافع سم ترش بروی - مراد بر خلق تره - رستی که پیروانش خوانند تراید - ترشح میکند تربیع - خدا را پاک یاد کردن تشریف - در عرفی تشیع - سرزنش کردن
<p style="text-align: center;">باب شامی شکر</p>				
توایت - ستاره گان غیر متحرک که حرکت نبات خود داشته باشد	تعب - با نعم و در خوا جمع تعب تیره - با درخت و مال و زر و	ترشی - خاک ننگ و زین تیران - از بزرگ و از کوچک کوچک	تبریز - نام شهرهای شیرین تجیل - تعلیم کردن تبار - نام شهری از ترکستان تبر - مختلف تبار تقل - بر داری کردن تقول - حواله کردن غیر تاریج - آهستگی کردن تربیت - خاک قبر ترک - تعلیم ناسیک تریاک - دواهای دافع سم ترش بروی - مراد بر خلق تره - رستی که پیروانش خوانند تراید - ترشح میکند تربیع - خدا را پاک یاد کردن تشریف - در عرفی تشیع - سرزنش کردن	تبریز - نام شهرهای شیرین تجیل - تعلیم کردن تبار - نام شهری از ترکستان تبر - مختلف تبار تقل - بر داری کردن تقول - حواله کردن غیر تاریج - آهستگی کردن تربیت - خاک قبر ترک - تعلیم ناسیک تریاک - دواهای دافع سم ترش بروی - مراد بر خلق تره - رستی که پیروانش خوانند تراید - ترشح میکند تربیع - خدا را پاک یاد کردن تشریف - در عرفی تشیع - سرزنش کردن
<p style="text-align: center;">باب چهارم تازی</p>				
چاوه - راه نشاوه	چادید - جاد و دیوان - پانیده	چاوه - مرثیه	چای - انگشته نهادن	چای - انگشته نهادن

جوع - گرنگی	بیکالی - صفات طاری	جستجو - زنی است	بیان و پوش بودن تملی
خوش - نوری از لباس بگب	بخیلی - نیکو و بدین	چسبند - کن و جسم	جاسوس - پوشیده خبر را
خیز زده است و بختی زده تیر زده	چشمشیده - نام شایسته گنجینه	چسبده - موی و تپول	چاقم گیتی نام - اینجا کانی را
خجور - اصفای آدمی	چشم - همان پوشیده	چنگا گستر - مقدار و عالم	بقدر - بخت و حد و ست
خداوند - مبدل گیان که	چرخا - بخت و گناه	چغاپوشه - عالم	چرخ - زخم دهند
خفتگی - گمان است	خجور - ظلم	خفت - نهاده و کی	بحرم - گناه
خجور - شرف	خجلان - دعا و بگب	جلال - صفات باطنی	چرخم - جسم و خفته
خجور - سخت نادان	خجور - نام برجی و دیگر	جلالاب - بسیار کشند	خجور - باز ز جانوری شکری
خجور - پسر و قوم	خجور - اندک نم نماند	خجور - پرشش ستودان و	خجور - عین خبر نهانی
خجور - نیکو	خجور - عین و عباد	خجور - گل از هر درخت	و نام بند و قی کلان

باب بیستم

چاشت - طعام صبح	چکوده - یعنی رنگس گرایی نقاشی	چشم بدیر کشت - در سازند	و در او پنجاگر نقاشی
چاقوش - نقیب	چاقه سیاه - متعل و رنگد بوست	چند - یوم	چندلا - یعنی چندتا
چاپلوتی - نوشادر و چنان	رو - آدنی -	چنگل - شهر علی نگرستان	چوبه - مراد اینجا کبر
چالیش - خاموش	چشم بزم زون - طرفه این	چیدان - بنابر طوایف	چوبکب زلف - نقاره نواز
چرخ - هر چیز حرکت دهنده	چشما - عین - اسپر و شش	چوبه - مختلف چون او	چوبه - مختلف چهار
کنده مثل چرخ و دایره	چشمه - عین و عینیکه برای دفع	چنبر - حلقه و دایره عین	چوبه - مختلف چاه

باب ہفتم

<p>حاجی روحی - کنیز از بزرگواران خانوقت - دکان حاجی - همانوقت حاجتم - نام مردی در خانقاه وجه از مردی شهر آفاق</p>	<p>حاجی - رسن جنوب - مجمع حسب بعضی دانند سجاده - بین یوسف نقی نام پادشاه است مستحکم سجاده - جمع حاجی کشفه</p>	<p>حجاز - نام زمین در عرب میان که در مدینه و طائف و دیگر شهر را در میان بخند و نهاند چغتای - دیوان چغتای - اماره حجاز که در مدینه</p>	<p>حکمی - سرودی که شتران را می خوانند و شتران بدان است می شنوند حیرت ناپذیر است - در عهد کمال حیرت - ترس و اندیشه</p>
---	---	---	---

کنایه از با کردن	ولایت - ایشین کند در ایشان	وونیم - و پاره	دیوان - کپهری
دست از کار داشتن - کنایه	وگدال - نام چری - غیاض	ووکله - آهی دراز کردن برسان	وینو قریه - کنایه از شیطان
از ترک خدمت کردن	بیای	دوش - شب گذشته	سرکش و سمر
دست از بهیم دادن - مفرد	دم در کشیدن - تپا بشن	و در کپه - عرفا یعنی ستود	دینار یاز - زمانه دار
دست بخت - نزد دست	دفع - اشک و آب چشم	دور - زمانه	دیوان نهادن - عداوت
دست در قیام کردن - کنایه	و آوم - دم بدم	دو قیامت - دو عدد	کردن
از قتلانی و قبیله گری	دشمن - نام شهری - مخفی گاه	دولاب - چرخه باکشی - پیام	و پنجم - تاج پادشاهی
دست بر دل - کنایه از تیر	دکار - هلاک	دور - خانه مان	دیو سفید - نام پهلوانی
پیشان	دوم - جوی و درم - مراد قولی	دو شکام - نگارشی اول و ثان	مازندرانی - کنایه از دیو قوی
دستور - وزیر	دوبال - پس از چری - مخفی گاه	دووان - زین علیه دو	سرکش
دشمنه - بنجر	دندان - تیر کردن - کنایه از	دو شتاب - شیر خراشی	و گیدان - سر در کنایه از دزد
دشوار - دشوار	دفع کردن - دکنه نمودن	دوشت - تیر و رفتن عقل	دوی - روز و شب گذشته
دغل - دغا باز	دو پیار - دست و پایی	دوئل - هندی و دول	دوی - نام ماه بدار
دگه - دکان و زمین و دار	دندان - بزرگ و آید کردن - کنایه	دوهمان - ساکن و ریش قریه	دیر - بست خانه
دگانه - معروف که حافظ	دگن - سخن ناشی بر عداوت	دیر - زیندار	ویار - صاحب دار
دور فارسی تخفیف مسئول	دندان - بکام بدون - کنایه	دوده گوی - پرگوی	دیس - کلمه تشبیه یعنی مانند چون
دل افکار - دل خسته	از کایاب شدن	دو زخام -	خرد پس ای مانند آفتاب و
دکو - هندی دول	دوگون - مراد دنیا و آخرت	دو خدای - صاحب قریه	خرد پس ای مانند خور
باب اول در بیان			
دول - دلت و خواری	دوالتون - هندی نام غارتی	دوحن - زخمندان	
باب رایی			
دوای - شبان	دوای - منزل	دوای - مرانی و منفوت	دوای - درخت انگور
دوای - منزلگاه	دوای - امید	دوای - کوچ	دوای - یعنی رسیدن
دوای - صوا و کشت و در غار	دوای - رانده درگاه خدا	دوای - کنایه از عیب	دوای - جمع رسول پیغمبر
دوای - کوه	دوای - زهدان بچه دان	دوای - سنگ سفید و نرم	دوای - آیین

در این فرهنگ کلماتی که در دیوان سعدی آمده است را گردآوری کرده ام و سعی کرده ام تا حد امکان آنرا به صورتی که در اصل بوده است بنویسم. امیدوارم که این فرهنگ برای شما مفید باشد.

رشتت - از رسیدن رشتوت - پاره ازخی خود که کار سازی کسی دهند رشتب - خراسه تر رشتد - آه از اناام فرشته رشتت - بندری رشت دیوانی - کنایه از حسادت دیوان رشتی - نرمی	رشتی - پای کوب رکب - املا کتاب حروف رگ زن - فساد رشتی - بقیه جان رکال - جمع رکل بنجر رنگ رکوان - نماز یعنی روض رو زانید و حیم - مراد روز قیامت رو زان - بنده یا شمشاد	روشتی - سر و شاد رو و در فرزند رو دیار - نام شهری در میان گیلان و قزوین روشن قیاس - صاف روستائی - دهقان رومی نزد کنایه از شرف و ترساک رو و شمر - سبزه زار	رو و پنهان - لاشی رو و سر که درین چنین شدن رو گاران - سبزه علیه روزگار رومی - علامه و بنده رویش - زخم رویا - مستی و مستری و سرور رویمان - دراز کردن انتظار دادن رو و - کرم و پاره و زویر
پایه های رایج			
زابل - پیر فروت زاد و بوم - وطن اصلی زابل - نام ولایت سیستان زاد و بستان - بابل و او از بستان بوجه ولایت آباو اجداد در تمام پهلوان زبان آور - شاعر و فصیح زبان آوری - طلاق لسان زبان دان - سخنور زجر - نرسانیدن و از کار بازداشتن	زشتی - نام - کبریا زشت - کز در کار کردن زشت - کشته و شکست زرق - سیاه و کمر و دفع و ست زرج - گشت زریه - بانه آهنگی که بر روز و نماز زرافه - شتر گاو جانوری زرمربی - زرخا ص زرو و - بیابانی و گیتانی در راه زغن - هند و چین و جلی جانوری زوشم - هندی و صوفی زگل - لغزین مراد خفا و جرم	زمره - گروه زمنی - مختصر زمین زیمار - مختلف زینهاران زندانی - قیدی زخندان - عجیب و غریب زکنا - از رافیه کردن زکبیل - امان و روشن زکبار - کهنه رنگیان زکال - اختصار - طالع بد روزگار شمر دن - ای زمانه سود و زندگانی کردن زورق - دشتی کوچک	زه - چلکمان زهر در کام - کنایه از تلخی زهری - کله استی و بنوی و شفا زهره - کلمه مراد قوت و قدرت زری - جامه و صورت و صورت وطن زمرک - عاقل زیر لب گفتن - کنایه از تفنگ زبان - نقصان زیر - پیاسه و موهن و بارگاه زیت - روغن زیتون
باب زای محب فارسی			

رو و پنهان
رو و سر که درین چنین شدن
رو گاران - سبزه علیه روزگار
رومی - علامه و بنده
رویش - زخم
رویا - مستی و مستری و سرور
رویمان - دراز کردن
انتظار دادن
رو و - کرم و پاره و زویر

زهر در کام - کنایه از تلخی
زهری - کله استی و بنوی و شفا
زهره - کلمه مراد قوت و قدرت
زری - جامه و صورت و صورت
وطن
زمرک - عاقل
زیر لب گفتن - کنایه از
تفنگ
زبان - نقصان
زیر - پیاسه و موهن و بارگاه
زیت - روغن زیتون

شمن - گل - نیا خوشبودار سحاط - دستار خوان که بروی داغ نام کشند سمندر - بانوی که دوش پیدا شود سفر قدرد شهری در توران سیمیل - گل ولای آب خنجر شکب - ماهی سحر - افغانه سنگ تراز و نهدی بان	هندوان هندی نهائی انگران سنگین دل - بی رم سنگلاخ - زمین خست سند باد - نام کنای در نصاب از حکیم ازرق سین - جمع سن بنی سال سوفار - و هند پیر و شست سودا شویریک سوغوار - ساقم زده سوشات - نام بت خانه	در شهر گوات سنگین - هواناک سیمیل - نام سار که در آقا سرا ملوک کند سهرش - طائر سه کوه کونیش سپه چال - چاه تاریکی سیرگم - نرنگه در راه باشد سیاح - سیر کننده سیاست - پاس داشتن	ملک و حکم راندن بر عهدت سپهر - هندی حسن کنایه از فقرت سپه کار - گذر کار سپک - شراب شست سپستان - شرافات سستم - پهلون سپه - غلام سیاحت - سیر جهان گری ورق - بر زمین
--	---	---	--

باب شین مشقوطه

شاه لشکر - سردار فرج شاپور - رومی عالم و آفاق که بیانچی بود و در صفت شیر و شیرین نام پادشاهی شاپر - مشوق و گواه شام - در ادعای شام شاطر - چالاک و شوخ و بیایک شانه - هندی گنگی شعبه زنده دار - شب بیدار شبان - چپان شخون و شخون - تاش	شیل - نام عارفی شب زو - درو و عیار شبتان - خانه شب باشی شخ - مخفف شاخ شست - سوفاتیر شغال - هندی گداز باور شقاد - نام برادر ستم شقاوت - برنجی شقایق - گل لاله شکب - صبر شکو - بزرگ و مهابت و دبدب شکر لیب - خوشه آواز	شکفت - عجب و نادر شیل - بد و مست و اراک شمشادین - درخت از قسم شمر - اندک و پاره ششقه - زشتی و بگوئی شند - آب از می شنگ - شوق و خوراسی شوخ - بیک شور براندن - کنایه از عاقل شوکت - سخت حکم شدن در شوراب - غلبه خوشه شوره بوم - زمین نامعین	شوریه - ستانه شهر بار - حاکم شوش پرست - با کارانی شهر بند - مکان حسن نشان اراک شور قله و زندان شور ویه - نام پسر خسرو پرویز شش - زرق و دالوسی شیاد - دگر شیب - مخفف شیب هم شاپ بنی جوان و شیر شیب شیخه پیری شیوه - مورد قسم
--	---	--	--

باب صا و صله

شمن - گل - نیا خوشبودار
سحاط - دستار خوان که بروی
داغ نام کشند
سمندر - بانوی که دوش
پیدا شود
سفر قدرد شهری در توران
سیمیل - گل ولای آب خنجر
شکب - ماهی
سحر - افغانه
سنگ تراز و نهدی بان
شاه لشکر - سردار فرج
شاپور - رومی عالم و
آفاق که بیانچی بود و در صفت
شیر و شیرین نام پادشاهی
شاپر - مشوق و گواه
شام - در ادعای شام
شاطر - چالاک و شوخ
و بیایک
شانه - هندی گنگی
شعبه زنده دار - شب بیدار
شبان - چپان
شخون و شخون - تاش
شکفت - عجب و نادر
شیل - بد و مست و اراک
شمشادین - درخت از قسم
شمر - اندک و پاره
ششقه - زشتی و بگوئی
شند - آب از می
شنگ - شوق و خوراسی
شوخ - بیک
شور براندن - کنایه از عاقل
شوکت - سخت حکم شدن در
شوراب - غلبه خوشه
شوره بوم - زمین نامعین
شوریه - ستانه
شهر بار - حاکم
شوش پرست - با کارانی
شهر بند - مکان حسن نشان اراک
شور قله و زندان
شور ویه - نام پسر خسرو پرویز
شش - زرق و دالوسی
شیاد - دگر
شیب - مخفف شیب هم
شاپ بنی جوان و شیر شیب
شیخه پیری
شیوه - مورد قسم

عجم - غیر عرب	لقب پادشاه مصر	پادشاه شیراز	عنان - گام
عجب - بکبر و غرور	عزیز - نام شیطان	عقله - هندی چینگ	عنان پیدین و عنان
عذاب - آزار و عذاب	عزب - مرد بزدل	عظام - استخوانها	تافتن کنایه از عاف شدن
سوخلی آتش -	عزم - استقامت	عقیق - پارسی	و هم روگردانیدن -
عذر - دقت و دین بکبر	عزیزی - نام بت یا نام درختی	عقوب - نجش	عقببوت کرم گیسو هندی
اشکار و غش	کدنی خالقان می پرستیدند	عقوبت - عذاب	عقوف - ضد نری
عرقه - میدان	عز - عزت	علم - مرد و حقیقت حال	عصری - نام شاعری
عرب - مردم تازی و هم	عس - جمع عکس یعنی	عکف - گیاه	عجوج - نام مردی از قزاق
نام شهر و دیار -	شعنه و پاسان و بجای مفرد	علم افگندن - مطالبه کردن	عقود - هندی اگر
عزیز - کنایه از دیار و	سنت	علم نجوم - علم در یافتن احوال	عند است - روز شایق
و نام شهر - خصوصاً	عشق - فرط محبت و ربط	سارگان	عجیل - اولاد و فرزندان
عروس - زن و مرد و کتله	عصیان - نافرمانی کردن	عکل - کار و عهده	عجوق - نام ستاره بزرگ
عزین - بیشه شهر	عصار - هندی تیلی	عکل برکن - کنایه از منزل	عکشان
عزبان - برهنه	عصو - اندام	عنان - نام بکر و شام	عجبار - زیرک عالم گرد
عزیز - قادر و جبار و	عصفه - نام عضد الله و له	عزیز - مرد و آبگیر	عکبه - زنبیل چرمی

عجم - غیر عرب
عجب - بکبر و غرور
عذاب - آزار و عذاب
سوخلی آتش -
عذر - دقت و دین بکبر
اشکار و غش
عرقه - میدان
عرب - مردم تازی و هم
نام شهر و دیار -
عزیز - کنایه از دیار و
و نام شهر - خصوصاً
عروس - زن و مرد و کتله
عزین - بیشه شهر
عزبان - برهنه
عزیز - قادر و جبار و

باب غین معجمه

غازی - رسن باز نهدنی	غزق - باب فرود	غش - خیانت	وغجه - ناگفته را سبب
عبار - سرگرد و درج	غزب - زلزله سیاه و دوی رگشی	غضب - خشم	گرد آمدگی آن نوشته که برگردان
غدر - بے وفایی	غیو - شور و غوغا	غلطاق - کشته	گرد آورده
غدر - تالاب	غوب - فرو نشستن	غماز - چلوز	غور - نام ولایتی قریب کابل
غریب - سافر	غزین - نام شهری تحت سلطان	غنی - سبزه پروا	غور - قو و گاو هر چیز
غزین - آواز بلند کردن	غرا - جنگ اکنار	غجه - بزم تازی یعنی گردش	غول - دیو یا بانی

باب ف

فادش - ظاهر	فانید - قند و نوری از علو	فام - رنگ	فاریاب - شهری از ترکستان
-------------	---------------------------	-----------	--------------------------

فالت - شکون	فرخ - بهارک	فرج - کشادگی	شمسیر - کشادگی
فاسق - گنهگار	فریدون - نام پادشاهی کیکا	فرس گشتن - در او کمال بردن	فضاحت - رسوائی
فترک - تسمه و دال پیشین	فرخنده - بهارک	فرج - شادی	فشیلیت - بزرگی و بلندگی
فرز اسپ که نکار بند گویند	فرجام - انجام	فرزین - نام دوشاره نزدیک	فرکار - زنی
قوی - حکم شری	فراتش - منفعت فراموش	قلب شمال	فافل - بچه
رقعه - شرف و شاد	فرسودن - کاهیدن	فرار - پیش	فندق - نام سبزه گرد سر
رنگ - مسافت سبیل	فرزانه - دانشمند	فراتش - مهر و کهن سال	فور - جو شدن و یکد و لفظ
فرماندگان - عا بران	فر - شان و شوکت	فرخون	افور یا افما نامی موحده یعنی
فرس - بنه اسپ	فرمان ده - حاکم و پادشاه	فرسوده روزگار تجربه کاذب	در حال باستان آمده
فراتر - بیشتر	فرزین - نام مهره شطرنج	فرقه - منفعت و رفیقه	فیر و زه - نام گوهی بگین
فردخ - روشنی و تاب	فردوسی - نام شاعر می	فردا - روز آینده	فیلسوف - حکیم بزرگ دانا
فرع - شاخ	شاهنامه ساکن شهر طوس	فسان - نوعی از شگ بدان	فید - منزلی در راه که

باب قاف

قاف - کوه گرد اگر د عالم	قدوم - پیش آمدن	قلم بر چیزی کشیدن - محو کردن	قلعه - سر کوه و بلندای آن
قارون - نام سگ که چنان گنج داشت	قریان - کافخانه	آن شے	قلم - صیغه امر یعنی بر خیز
قامت - قد و بالا	قرین ارسلان - یعنی امیر بزرگ	قافه - معروف در	قناعت - راضی شدن بچیز
قبول - پذیرفتن	قصاص - کشیدن کسی را	قلب - مراد قلوب میانه	قنطار - پوست گاو پر از زر
قبا - همان قباچه	بعض خون کسی	قلبتان - مرد دیوث	قندیل - آنچه برای روشنی آید
قبحه - بدکار	قضا - حکم الهی خدا	قلم در سیاهی نهادن -	قوس و فرج - شکل کمان و گنگ
قحط سال - خشک سالی	قفا - پس گردن	کنا به قلم بر سخن کسی کشیدن	بر آسمان در دو نیم بزرگال پدید می آید
قدّر - منزلت و رتبه	قفق - وقف و وقف - بخره	قلندر - رند سبزه پاک	قید بند - نام قلعه
	قفا خوردن - یعنی خوردن	قلم زن - نویسنده -	قیاس - اندازه فکر بیان و چهر

باب کاف تازه

گول نام - گلرنگ گم کردن - ضایع کردن گنج خاویرون - اینجا گنج از گنج خاویرون - گنجه - شهری مابین نیر و شیروان	گوی ربودن - غارت کردن گوش داشتن - کنایه از دیدن و گناه داشتن و متوجه شدن گوشتیار - لقب یکی از اعیان گو - مخفف گاو	گوبال - گرز آهنی و تخت آهنی و چوپین و عود و نام مبارزی گوا - مخفف گواه گیتی - عالم و دنیا گیلان - نام مکه	مهم دست گیر می - درک از گنج خاویرون و یا عسل نسبت و در او دردی که در جو نیست و غیرت نداشته باشد
---	---	---	---

باب لام

لا - روشن لا اخصی - محاط کردن توهم لا - اشاره بکلیه لایه که لا اله الا الله محمد رسول الله لا - نام تباری وجود مطلق لا ابالی - یعنی باک ندارم و خاری یعنی شخص را بر او بیایک مستل لا حرم - ناچار لا اله الا الله و خانه زرتشت	لاغ - زل و طر افت لا و نعم - کلزنی و ایجاب بینه افکار و اقرار لا حول - کنایه از قوتی نداشتن از کار سه لبس - پوشیدن جامه و پوش کت ابلهان - در دروغ و بی ادبی آخن - آواز خوش و خوشنویس لحد - شکاف گور لشکری - سپاهی	لطیف - مهربان لطف - باریک بینی لطف - احسان و کمونی لجبست - چیزیکه بدان بازی کنند و تصاویر جامه که بدان بخت سه بازند لکست زدن - پای زدن - لیم و لاسلم - در فارسی بسته سبب پرده و حجت	وا اعتراض مستقل لو - در اوید بزرگ لو - اگر ندیدی لو - سوس و چسب زبانی زلفین لوم - ملامت کردن لو - کعب بازی لیم - کعبه خود نور و نور بر در لین - نرم
--	--	--	--

باب میم

ماجر - چیز گذشته یعنی احوال ماهیت - حقیقت مان - ار از ماندن یعنی گذشتن ماحول - رسیدن پس را چون نام پادشاهی از خطای بی عیال مادی - جاس بازگشت مناج - مراد مایحتاج	مجبب - قبول کننده مجال - یعنی قوت مستقل مجرم - گناهکار مخطبه - در گیرنده مخایدر خویشا مخال - نابودنی مخالب - نجا عیال	محمود - ستوده محفیل - نام و رنگ کنایه از مخمر - بزرگ و جود داشته محمک - هندی کسوف مخلص - دوست بی ریا مخت - چیز مخت - ستودن	مخرج - تفرین مراحم - همیشه مدر - مدیر کننده و دانش فانی مدر - بدین صاحب ادا مدرین - نام شهری هشتاد و مدر - پیوسته مدرکب - اسپ
--	---	--	---

مَرز - سرزمین	مَشْجَب - مقبول	مُعْطَل - بیکار	مُنَى - خودی
مَرَوْت - مردانگی	مَشْمَار - پیمانی	مُعَلِّم - طراز کننده جامه	مَشْوَر - فرمان
مَرَوُفَع - بلند	مَشْمَل - درست	مَعْرِفَت - کنایه از چویدار	مَسَاجِد - به هم رانگتن مرادها
مَرغزار - سبزه دار	مَشْمُوع - شعله دار	مَعْقُود - خود	مَشْغُول - فروگاه
مرعی - چوپان	مَشْمَل - غامب	مُعْقِل - هندی بول دشت	مَشْمُوع - مالدار
مَرغ سحر - مراد بیل و قوی	مَشْمَل - کنایه از مقدار کلیل	مَع - قوم آتش پرست	مَشْمَل - نیزه فروز جاست آقا
مَرغوس و جیده	مَشْمَرَف - صاحب یوان	مَعْقُول - طوق کرده شده	مَشْمَل - مراد واتب
مَرغوس - بلند و برداشته شده	مَشْمَرَف - بیتی گبری	مَشْمَل - گوزرن	مَشْمَل - تربت و جابه
مَرغی - ریاکار و مکار	مَشْمَل - پنج و نخی کشیدن	مَعْقِل - سنگدست بی	مَشْمَل - سکندر و تیره
مَرغ فرقه	مَشْمَل زن - کنایه از زور آوا	مَع - قرارگاه	مَشْمَل - اسان
مَرغی - آرنج هندی کنی	مَشْمَل و پهلوان	مَعْقِل - صاحب اقبال	مَشْمَل - ای خرد و نوکن
مَرغ - نام موصی	مَشْمَل - بکار در شونده	مَعْقُود - مجرور	مَشْمَل - بسیار شمع کننده
مَرغ آوا - نام ماه هندی چاند	مَشْمَل - بازی گر	مَعْقِل - گزند و عود و صغی	مَشْمَل - دیدار
مَرغیا - آفرین و تاباش	مَشْمَل - جنگ نبردگاه	مَشْمَل - بادا سن	مَشْمَل - جای خوابانیدن
مَرغ - مذهب و آریان	مَشْمَل - آله رنگ زودن	مَشْمَل - کنایه از تربت	مَشْمَل - نول مرغ
مَرغ - هندی جزا	مَشْمَل - سر آئیده	مَشْمَل - زربافته	مَشْمَل - روشن کناده
مَرغیات - اندک و قلیل	مَشْمَل - باورچی خانه	مَشْمَل - دهن و دهن	مَشْمَل - نام تی
مَشْمَل - بل بردا	مَشْمَل - حاکم ترمایان	مَشْمَل - فرشته	مَشْمَل - مراد از زلفیت
مَشْمَل - پوشیده	مَشْمَل - جمع مطلقه گزاده	مَشْمَل - سرزنش	مَشْمَل - سوراخهای بینی
مَشْمَل - پشت پناه	مَشْمَل - خرق عادت که میگیران	مَشْمَل - هندی می	مَشْمَل - حکیم دانشمند
مَشْمَل - راست و قائم	مَشْمَل - خرم را بان عاجز کنند	مَشْمَل - پیوستگی کننده و همیشه	مَشْمَل - گور - هندی بچو نذر
مَشْمَل - بهادر و مغرور	مَشْمَل - خوشبو کرده شده	مَشْمَل - باشد بجا بی بین است که بگویند	مَشْمَل - با ستاره و بختی است
مَشْمَل - صاحب فن تشا	مَشْمَل - مهور آباد	مَشْمَل - شرب	مَشْمَل - آماده
که از آب پیر نشود	مَشْمَل - نام مرد خرم	مَشْمَل - صانع - نام پادشاهی	مَشْمَل - جای فرود آمدن
مَشْمَل - سوراخهای بینی	مَشْمَل - آب و کنده	مَشْمَل - سلطنت	مَشْمَل - بزرگان

مَشْمَل - مراد از زلفیت
مَشْمَل - سوراخهای بینی
مَشْمَل - حکیم دانشمند
مَشْمَل - گور - هندی بچو نذر
مَشْمَل - با ستاره و بختی است
مَشْمَل - آماده
مَشْمَل - جای فرود آمدن
مَشْمَل - بزرگان

ترجمه اشعار با حسن و اشعار عربی زبان مسطور در بوستان

سَكْرِيُو السَّجَا يَا جَيْسَلُ السَّلِيمِ	ای سحر آید ای جیسال سلیم
بزرگ خویا نیکو عادتها	بنی نلاق سفارش خواه گرد و پهای مردم

فَطَوَّبَ لِيَا بَكِيَّتِ الْقَدِيمِ	ای بکیه قدیم
پس خوشا حال بارگاه مدوح را که مانند خانه کعبه است نلاق	ای بکیه من کل فتح عقیق

وَمَنْ حَقَّ بَابُكَ الْكَرِيمِ	و آن که حق باب کریم
و کسی که بوقت دروازه مدد گیر را گشاده نلاق دروازه	فَقُلْ اِنَّ هَذَا اَلَيْدُومَ عَسِيْدٍ
پس گوید بر شیکه این روز هر آید روز عقیقت	اَللَّيْلُ يَفْشِي الْهَشَا
شب می پوشد روز روشن را	آن شب که می پاشد هشا

سَخْدُ مَا صَدَقَا	سخا چه صدق
بر گیر آنچه صادقان را بود	

خاتمه الطبع والتأليف

منت خدا را که رسالت را به افتخار گنجینه لای مدام بایش بهامی به فرهنگ بوستان را به جانب مطبع سید کارسن سید ابن حسن
ویرانه قدیمی چشمه قوت و جبروت صاحب همت مؤلف و چاپ نشی نو کشور صاحب همت اقباله برای نافع ارباب در مدین من
نود و این بضاعت نجات از بیگانه مالک مطبع مدوح انسان استخوان قبول یافته بهاد و سحر شده موافق ماه محرم ۱۳۰۵ هجری بمقام کنگره
در مطبع نامی کرسی نشین انبیا ع شد تا این دعاست که به این آرای جان بخش قبولش نبخشید

قطعه تایید طبع از سخنوار کجیال ششی بهکوال مال صاحب مطبع عاقل

تألیف نمود سیدی با حسن	فرهنگ بهر بوستان خوش نگاشت	شد طبع و برای سال طبعش عاقل	آتشیم چه جدید و نشین فرهنگیت
------------------------	----------------------------	-----------------------------	------------------------------

در بیان بهرستان
ترجمه اشعار با حسن
اشعار عربی زبان مسطور
در بوستان
سَكْرِيُو السَّجَا يَا جَيْسَلُ السَّلِيمِ
بزرگ خویا نیکو عادتها
بنی نلاق سفارش خواه گرد و پهای مردم
فَطَوَّبَ لِيَا بَكِيَّتِ الْقَدِيمِ
ای بکیه قدیم
پس خوشا حال بارگاه مدوح را که مانند خانه کعبه است نلاق
ای بکیه من کل فتح عقیق
که با طراف وی بر آید مردمان از راه دور و دور از
وَمَنْ حَقَّ بَابُكَ الْكَرِيمِ
و آن که حق باب کریم
و کسی که بوقت دروازه مدد گیر را گشاده نلاق دروازه
فَقُلْ اِنَّ هَذَا اَلَيْدُومَ عَسِيْدٍ
پس گوید بر شیکه این روز هر آید روز عقیقت
اَللَّيْلُ يَفْشِي الْهَشَا
شب می پوشد روز روشن را
آن شب که می پاشد هشا
سَخْدُ مَا صَدَقَا
سخا چه صدق
بر گیر آنچه صادقان را بود
خاتمه الطبع والتأليف
منت خدا را که رسالت را به افتخار گنجینه لای مدام بایش بهامی به فرهنگ بوستان را به جانب مطبع سید کارسن سید ابن حسن
ویرانه قدیمی چشمه قوت و جبروت صاحب همت مؤلف و چاپ نشی نو کشور صاحب همت اقباله برای نافع ارباب در مدین من
نود و این بضاعت نجات از بیگانه مالک مطبع مدوح انسان استخوان قبول یافته بهاد و سحر شده موافق ماه محرم ۱۳۰۵ هجری بمقام کنگره
در مطبع نامی کرسی نشین انبیا ع شد تا این دعاست که به این آرای جان بخش قبولش نبخشید
قطعه تایید طبع از سخنوار کجیال ششی بهکوال مال صاحب مطبع عاقل
تألیف نمود سیدی با حسن
فرهنگ بهر بوستان خوش نگاشت
شد طبع و برای سال طبعش عاقل
آتشیم چه جدید و نشین فرهنگیت
۱۳۰۵

